

پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم
شماره اول (پیاپی ۱۷)، بهار ۱۳۹۲، ص ۱۳۰-۱۱۳

تعامل دیوانیان و نظامیان در دوره دوم خلافت فاطمیان مصر (۵۶۷-۴۵۰ هـ.ق/۱۱۸۰-۱۱۰۰ م)

منصور حیدری *

چکیده

خلافت فاطمیان (۵۶۷-۲۹۷ هـ.ق/۱۱۷۱-۹۱۰ م) که به عنوان حکومت رقیب خلافت عباسی (۶۵۶-۱۳۲ هـ.ق/۱۲۵۸-۵۷۰ م) در شمال آفریقا بر پا شد، از ویژگی‌های سیاسی و اداری و نظامی ویژه‌ای برخوردار بود. امامان دوران دعوت پنهانی اسماعیلیه با شبکه دعاه و پیروان پراکنده اما سازمان یافته آنان در سال ۲۹۷ هـ.ق/۹۱۰ م توانستند خلافت فاطمی را پایه گذاری نمایند و قدرت سیاسی و نظامی را به صورت رسمی به دست آورند. در این راستا تحولی گسترده در مقام و موقعیت امام اسماعیلی و حلقه‌های پیرامون وی از شرایط غیر رسمی به شرایط رسمی صورت گرفت که در طی آن سازمان یابی قدرت و باز تعریف عناصر جامعه اسماعیلی در قالب نهادهای اداری و نظامی و سیاسی مرسوم زمانه بود. ساخت دیوانی و نظامی تحت تأثیر آموزه‌های سیاسی و اجتماعی اسماعیلی و اقتضات برپایی خلافت شیعی بود که بیش از دو قرن در مصر دوام نیافت. مهم ترین علل آن را باید در ساخت دیوانی و نظامی آنها و چگونگی تعامل دیوانیان و نظامیان و عوامل مؤثر بر آن جستجو کرد. در این پژوهش به روش توصیفی و تحلیلی بررسی ساخت دیوانی و نظامی و علل هم گرایی و علل واگرایی در تعامل آنها مورد توجه قرار گرفته تا بدین سؤال پاسخ داده شود که تعامل دیوانیان و نظامیان در دوره دوم خلافت فاطمی چگونه و تحت تأثیر چه عواملی بوده است؟

واژه‌های کلیدی

خلافت فاطمی، تعامل، دیوانیان، نظامیان.

* استادیار معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی همدان mansoor.hidary@yahoo.com

مقدمه

قانونی پایبند نبودند. فرض دوم) علل و عوامل مؤثر در ناسازگاری دو گروه دیوانی و نظامی در دوره دوم را باید در بحران در مبانی مشروعیت خلفای فاطمی و منفعت طلبی های شخصی دیوانیان و نظامیان فاطمی جستجو کرد. برای پاسخ گویی به سوالات فوق و بررسی فرضیات و تحلیل موضوع، روش بررسی توصیفی و تحلیلی مد نظر قرار گرفته است.

پیشینه تحقیق

در بررسی تألیفات و تحقیقاتی که در حوزه تاریخ فاطمیان در مصر شده است می توان از نویسندگان و تلاشگرانی چون دکتر فرهاد دفتری، هانیتس هالم، پل واکر، دکتر معزی نام برد. آن چه که تاکنون توجه محققان مذکور را به خود معطوف داشته، تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فاطمیان بوده است. عطیه مصطفی مشرفه کتابی به نام «نظم الحکم بمصر فی عصر الفاطمیین» و عبدالمنعم ماجد کتابی به نام «نظم الفاطمیین و رسومهم فی مصر» نوشته‌اند. این دو کتاب نیز درباره دیوان های فاطمیان حاوی مطالب ارزشمندی هستند. در میان تحقیقات دانشگاهی نیز دو رساله با عنوان های «علل و عوامل گرایش به فاطمیان در افریقیه» اثر «محمدعلی چلونگر» و «مبانی مشروعیت فاطمیان مصر تا پایان خلافت المستنصر بالله» اثر «فاطمه جان احمدی» در دانشگاه تربیت مدرس به رشته تحریر درآمده است. ضمن ارج نهادن به آثار مذکور به یقین می توان ادعا کرد هیچ یک از منابع مذکور به صورت خاص به موضوع تعامل دیوانیان و نظامیان در عصر فاطمی و تأثیر آن بر تحولات سیاسی مصر نپرداخته‌اند. ضرورت شناخت دقیق و درست فرهنگ و تمدن اسلامی انجام چنین پژوهشی را اقتضا می نماید.

خلافت فاطمیان (۲۹۷هـ.ق/۹۱۰م) در شمال آفریقا تشکیل شد و از نظر سیاسی، اجتماعی و اداری در ابتدا دارای شباهت هایی با خلافت عباسی (۶۵۶-۱۳۲هـ.ق/۱۲۵۸-۷۵۰م) بود. فاطمیان در ابتدا از نظر دعوت و امامت مانند عباسیان عمل کردند اما در ادامه در انطباق با آموزه های شیعی اسماعیلیه، در سازمان دعوت و تشکیلات اداری، سیاسی و نظامی معمول تغییرات عمده ای اعمال کردند. در الگوی مزبور، با وجود حضور وزیر، خلیفه فاطمی در مقایسه با خلفای عباسی، از نقش مدیریتی گسترده تری، در بخش های دیوانی و نظامی برخوردار بود. سلطه بلامنازع خلفای نخستین فاطمی بر ساختار سیاسی سبب می شد که گروه های اداری و نظامی از خصلت هم گرایی بیشتری نسبت به دوره های بعدی برخوردار باشند. در واقع چنین به نظر می رسد که هم گرایی و انسجام گروه های مذکور در دور اول حکومت فاطمی افزون بر تأثیرپذیری از مقام و عملکرد امام - خلیفه فاطمی، از عوامل دیگری نیز تأثیر می پذیرفت که در تعیین چگونگی تعامل آنها با هم مؤثر واقع می گردید. در این بررسی برآنیم تا تأثیر گذاری عوامل گوناگون در این راستا را مورد کاوش قرار دهیم. در این رابطه سوالاتی به شرح زیر مطرح است:

۱- روابط دو گروه دیوانی و نظامی در دوره دوم خلافت فاطمی چگونه بود؟

۲- ناسازگاری دو گروه دیوانی و نظامی در دوره دوم از چه علل و عواملی پیروی می کرد؟

در این راستا فرضیات زیر به نظر می رسد: فرض اول) در دوره مورد نظر روابط دو گروه دیوانی و نظامی مملو از رقابت و دشمنی بود زیرا نظامیان بر امور دیوانی تسلط کامل داشتند و جز به منافع خود، به هیچ

این ادغام برنامه‌ریزی شده بلاتردید به نفع گروه وفادار به دعوت اسماعیلی تمام می‌شد. سردار فاطمی به دستور امام فاطمی شهری را پی افکند- قاهره- تا همه ویژگی‌های اختصاصی یک شهر اداری بزرگ را برای حکومت جدید در بر داشته باشد. بررسی چگونگی ترکیب قصر خلیفه، محلات اطرافیان وی و صاحب منصبان اداری و درباری در شهر جدید گویای این مهم بود که تغییر در نظام اداری و متمرکزکردن آن منطبق با مأموریت سیاسی حکومت جدید در نظر بوده است (متز، ۱۳۷۷: ۱۴/۲). به تدریج با تکمیل بنای شهر قاهره و پس از سکونت خلیفه فاطمی المعز لدین الله (۳۶۵-۳۴۱ هـ ق/ ۹۷۵-۹۵۳ م) در آن جا، جوهر سیسیلی نظام اداری جدید را، با ویژگی‌های مذکور، در شهر قاهره بنیان گذاشت. در نظم جدید المعز لدین الله به نحو مؤثری امور دیوانی و نظامی را در نظارت خود داشت (متز، ۱۳۷۷: ۱۴/۲). وی رویه خود را تا آخرین روزهای حیاتش حفظ کرد. اگر چه باید در نظر داشت اقتدار بخش نظامی به زعامت جوهر سیسیلی، نیز در کنار گرایش خلیفه حضوری مؤثر را نشان می‌داد. در دوره العزیز بالله (۳۶۸-۳۶۵ هـ ق/ ۹۹۶-۹۷۵ م) به تدریج از قدرت سرداران نظامی کاسته شد. این روند بخشی به دلیل گذار حکومت جدید از وضعیت تأسیس به دوره تثبیت خود بود. در این روند بود که خلیفه فاطمی توانست در مسیر سازماندهی مؤثرتر سازمان اداری و تشکیلات حکومت اقدامات بیشتری را به عمل آورد (متز، ۱۳۷۷: ۱/۲۳۷). وی در مواقع مختلف با بر عهده گرفتن نقش نظامی الگوی قدرت تام را از دست نهاد. از جمله در سپاهیان فاطمی که از گروه‌های مختلف چون رومیان، اسلاوها و بربرها تشکیل می‌شد، در جنگ با قرامطه مقام فرماندهی لشکر بر عهده گرفت. وی در سازماندهی امور اداری قلمرو خویش عنوان وزیر را برای متصدی امور دیوانی به کار گرفت (ابن

تأسیس خلافت جدید و تعامل سازگارانه نظامی - دیوانی پس از چندین بار اقدام ناموفق اسماعیلیان برای تصرف مصر (مقریزی، ۱۹۶۷: ۷۱-۶۸)، در نهایت جوهر سیسیلی به نمایندگی از امام اسماعیلی مصر را در شعبان سال ۳۵۸ هـ ق تصرف کرد (مقریزی، ۱۹۹۸: ۱۸۸/۲) و به عنوان نایب خلیفه فاطمی المعز لدین الله (۳۶۵-۳۴۱ هـ ق/ ۹۷۵-۹۵۳ م) تا سال ۳۶۲ هـ ق/ ۹۷۲ م در آن جا حکومت کرد و به تدریج زمینه‌های انتقال امام اسماعیلی به مصر را فراهم آورد. روند آرام آماده سازی جامعه مصر برای ورود امام فاطمی و نگاه داری اساس دعوت فاطمی در شرایط جدید در دوره امارت جوهر موجب در پیش گرفتن سیاست دوگانه ای شد تا این مهم تحقق یابد: از یک سو باید در نظام اداری قبلی مصر تغییری صورت نمی‌گرفت و روال گردش امور به صورت بینابین ادامه پیدا می‌کرد و از سوی دیگر رژیم مطلوب دعوت اسماعیلی مستقر می‌گردید. کوشش‌های مختلفی از سوی المعز لدین الله و جوهر سیسیلی صورت گرفت تا نظام اداری اخشیدیان که از خلافت عباسی اخذ شده بود با مقتضیات دینی، سیاسی و تبلیغی حکومت جدید آن منطبق نماید. از جمله امیر جوهر گروهی از دیوانیان مطرح چون ابن کلس (مقریزی، ۱۹۹۸: ۲/۲۷۰) و عبدالله بن خلف المرصدی و عمر بن عمر العداس و به ویژه ابن فرات را به کار گرفت (ابن صیرفی، ۱۹۹۰: ۲۴) تا اساس نظام اداری جدید مصر را بر اساس صورت مطلوب حکومت جدید پایه ریزی کنند. در شیوه جدیدی که برای تحول دیوانیان طراحی شد، دو گروه دیوانی همپای یکدیگر به کار گرفته شدند و در کنار هر دیوانی مصری یکی از عوامل گروه مغربی به کار گماشته شد (القلقشندی، ۱۳۸۳: ۳/۳۳۳-۳۳۲). به نظر می‌رسد هدف اصلی آن بود که گروه دوم بر کار گروه اول نظارت نماید و همزمان امورات دیوانی را فرا گیرند.

گذشت و تعامل سازنده میان دیوانیان و نظامیان به هم خورد. زیرا به دلیل تجمیع قدرت در نزد خلیفه، موقعیت اطرافیان وی و از جمله شخص واسطه (وزیر) ارتقاء یافته بود. این امر سبب شد وزیر از حضور اندک خلیفه و قدرت بلامنازع خلیفه در درگیری جناحی دیوانیان با سرداران و فرماندهان نظامی بهره گیرد. چون بحران شام بروز کرد، این اختلافات برجسته و غیر قابل برگشت شد و در نتیجه حلب به وسیله سردار نظامی از قلمرو فاطمی جدا شد (باسورث، ۱۳۷۱: ۲۵-۲۴). با آن که با وساطت خلیفه از اختلافات دو گروه کاسته شد اما زمینه‌های درگیری بین دو گروه کاملاً کاهش پیدا نکرد و موجبات بروز بحران در دوره دوم را به وجود آورد. به طوری که در دوره خلافت المستنصر بالله، گروه نظامیان توانستند مبنای اقتدار دیوانیان را درهم بشکنند و سلطه آنان را خاتمه داده (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/۱۰۲-۱۰۱)، آن‌ها مطیع خود نمایند.

تعامل ناسازگارانه نظامی - دیوانی در دوره دوم

در دوره خلافت المستنصر بالله (۴۸۷-۴۲۷ هـ ق / ۱۰۹۴-۱۰۳۶ م) گفته شد قدرت و اقتدار خلیفه فاطمی و هم چنین لیاقت و کاردانی وزیران واسطه، موجب شده بود که دربار مصر دارای شوکت و رفاه و آسایش بی نظیر باشد اما این دوران دیری نپایید که سپری شد زیرا ترکان بر المستنصر بالله مسلط شدند و فساد و فشار در همه جا شایع گردید. مقریزی علل مشکلات دوران نخست خلافت المستنصر را چنین بیان می‌کند: این رویدادهای پی در پی در ضعف شخصیت و سوء تدبیر خلیفه و دسیسه‌ها و رقابت‌های درون‌خانندانی دربار، همراه با درگیری خطی وزیران و آلوده شدن مناصب حکومتی به رشوه و دست‌اندازی غلامان و نظامیان در امور حکومتی و مصادره اموال مردم و

میسر، ۱۹۸۱: ۵۲) و دستور داد نام یعقوب ابن کلس با عنوان «وزیرامیر المؤمنین» بر طراز منقوش گردید (مقریزی، ۱۹۹۸: ۷۰/۴). پس از تشکیل خلافت، یکی از مهم‌ترین سیاست‌هایی که در ارتباط گروه نظامی با دیوانیان نقش ایفا کرد، به تصمیم الحاکم بأمرالله (۳۸۶-۴۱۱ هـ ق / ۱۰۲۱-۹۹۶ م) مبنی بر کاهش قدرت آنان در حکومت و تفویض امور آنان به شخص وزیر مربوط بود. با این رویکرد جیش بن الصمصامه الکتامی، سردار لشکر فاطمی شد و موظف شد تحت نظر یرجوان وزیر، امور را به انجام رساند. بعدها یرجوان که تابع و مطیع خلیفه بود، چون در سپاه فاطمی نفوذ بسیاری به دست آورد، به دستور الحاکم بأمرالله به قتل رسید. در این خصوص گفته شده است که وی سرکش بود و فراتر از حد یک واسطه عمل کرده است (جمال الدین الشیال، ۱۹۵۸: ۱۴۷). پس از یرجوان، ریاست امور دیوانی به حسین بن جوهر و امور نظامی به حسن بن جوهر سپرده شد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/۹۵-۹۱) موضوع انتخاب دو برادر در رأس امور دیوانی و نظامی، نشان دهنده تسلط کامل خلیفه بر امور و فرمان برداری و اطاعت دو برادر کارگزار از خلیفه بود. در دوران حکمرانی الحاکم بأمرالله، رؤسای امور دیوانی و نظامی با آن که از رقابت و گاه دشمنی با یکدیگر عاری نبودند اما نظارت شدید و خشونت بیش از حد الحاکم در مورد رجال درباری و سرداران (مقریزی، ۱۹۶۷: ۱۴/۲)، موجب می‌شد این گونه مسایل بین آنان ماندگار نباشد و عطف توجه آنان به منافع حکومت بر دیگر گرایش‌ها و منافع شخصی و گروهی آنان غلبه یابد. نتیجه این سیاست به خوبی خود را نشان داد: الحاکم شورش مهم ابورکوه را با شدت سرکوب کرد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/۹۴-۹۳-۹۲) و قدرت خود را تحکیم بخشید و از این امر به عنوان دلیلی برای احیای روحیه تعاون و همکاری در دولت فاطمی بهره برداری شد. البته این موسم زود

۱- بیکاری نظامیان و نبود فتوحات خارجی برای سرگرم شدن آن‌ها. این مورد شاید یکی از دلایل دخالت آن‌ها در امور سیاسی دولت فاطمی باشد.

۲- دومین علتی که به دخالت نظامیان فاطمی در امور سیاسی کمک کرد، ناتوانی وزیران فاطمی در حل مسائل و مشکلات داخلی مصر بود. زیرا چنان که گفته شد حسادت‌های جرجرابی وزیر و هم چنین تضاد و دشمنی یازوری بامعز بن بادیس چه مشکلاتی به بار آورد. در نتیجه خلافت فاطمی ثروت و مکتب خود را به علت بحران‌های اقتصادی مصر از دست داد (احمد السید الصاوی، ۱۹۸۸: ۸۱-۸۰). حتی دامنه بحران به جایی رسید که خلیفه المستنصر بالله مجبور شد لباس‌های ارسالی بنی عباس را که ارسالان بساسیری در شورش بغداد به دست آورده بود و نیز قندیل‌های سیمین را به فروش برساند (ابن تغری بردی، ۱۳۷۵هـ.ق: ۱۷-۱۶).

۳- به نظر می‌رسد که مهم‌ترین دلیل دعوت خلیفه فاطمی از بدر الجمالی، ناتوانی خلیفه در اداره امور و انجام وظایف و اختیارات خلافت باشد و این قضیه ریشه در تزلزل مبانی مشروعیت خلافت فاطمی دارد زیرا از نظر اسماعیلیان، امامان فاطمی به عنوان کسانی که صاحبان توانایی‌ها و خصوصیات فوق بشری و خارق العاده‌ای هستند، قلمداد می‌شدند. اما وقتی در عرصه عمل کسانی هم چون الظاهر (۴۲۷-۴۱۱هـ.ق / ۱۰۳۶-۱۰۲۱م) و المستنصر بالله (۴۸۷-۴۲۷هـ.ق / ۱۰۹۴-۱۰۳۶م) با مشکلات جدی روبه‌رو می‌شدند، از نظر دین‌مداران اسماعیلی، مشروعیت آن‌ها دچار تزلزل می‌شد در نتیجه از خلیفه، اطاعت بی‌قید و شرط سابق را نداشتند. خلیفه فاطمی ناگزیر بود که از نظامیان دعوت نماید تا به کمک آن‌ها بر امور مسلط شود، هر چند این اقدام خلیفه پیامدهایی داشت که بدان‌ها پرداخته خواهد شد. بدر الجمالی بر امور

کاهش آب رود نیل ریشه دارد (مقریزی، ۱۹۶۷: ۲/ ۱۳۷-۱۳۶). این اختلافات و بحران‌ها به شورش ترکان علیه المستنصر بالله انجامید. وی برای رهایی خود کسی را نزد امیر عکا، «بدر بن عبد الله الجمالی» فرستاد و از او خواست که به مصر آید و خلیفه را از دست ترکان شورشی رهایی بخشد، وی نیز پذیرفت و در سال ۴۶۶ هـ.ق به مصر وارد شد و با کاردانی و زیرکی تمام ترکان را غافلگیر ساخت و همه را به قتل رساند (ابن میسر، ۱۹۸۱: ۲۳-۲۲). به قول المؤید فی الدین شیرازی «خلیفه را از بازیچگی دست نظامیان و فرماندهان رهایی داد» (المؤید فی الدین شیرازی، ۱۹۴۹: ۸۴) و خود زمام امور را به دست گرفت و اوضاع بی‌سرو سامان دولت فاطمی را سر و سامان داد. مقریزی در باره بدرالجمالی می‌نویسد: «او پادشاه مصر و صاحب حل و عقد بود و همه دلیران، سپاهیان، قاضیان، کتاب و رعیت در حکومت به او مراجعه می‌کردند و او صاحب مقامات دیوانی و دینی بود» (مقریزی، ۱۹۹۸م: ۱/ ۴۴۰). با توجه با اتفاقات مذکور، این سؤال پیش می‌آید که چرا حکومت فاطمی به دست نظامیان افتاد؟ ابتدا باید مهم‌ترین عواملی را که بر دخالت نظامیان در سیاست تأثیر داشت، برشمرد:

۱- حرفه‌ای بودن نظامیان و در اختیار داشتن ابزار اعمال قهر.

۲- ترکیب طبقاتی جامعه و نوع ایدئولوژی که بر بخش سیاست حاکم است.

۳- برخوردار بودن نظامیان از نظم و تجهیزات برتر نسبت به سایر سازمان‌های درون جامعه.

۴- بی‌ثباتی مستمر سیاسی در جامعه و بی‌لیاقتی سیاستمداران در اداره امور مملکت (ازغندی، ۱۳۸۹: ۷۰-۶۹).

علاوه بر موارد یاد شده، دلایل زیر را نیز می‌توان به عنوان علل دخالت نظامیان فاطمی در امور سیاسی دانست:

دست می رفت. در مرحله بعدی می بینیم که جانشینان خلافت، براساس نظر وزرای اهل شمشیر انتخاب می شدند نه براساس نص (نص بدان معنی است که امامت موهبتی است الهی که به شخص برگزیده‌ای از خاندان پیامبر(ص) ارزانی می شود و امام، قبل از رحلتش و با هدایت خداوندی، امامت خود را با معرفی و تعیین صریح و روشن (نص) به امام بعدی منتقل می کند.) بنابراین براساس اصل نص، امامت، در تمام شرایط سیاسی به فرد معینی از اعیان فاطمه(س) و علی(ع) محدود می شود، اعم از این که این فرد دعوی قدرت سیاسی و حکومت را داشته باشد و یا نداشته باشد. انتقال امامت از طریق نص، به طور طبیعی، بدون در نظر گرفتن این حقیقت که پیامبر(ص)، علی(ع) را به مقام امامت تعیین کرد، ناقص و بی معنی است. نصی که بدین گونه به وسیله پیامبر(ص) ابداع شد، از علی(ع) و از حسن(ع) به حسین(ع) تفویض شد و سپس به ترتیب در نسل پیاپی حسین(ع) ادامه یافت تا به امام جعفر صادق(ع) رسید (محمد جعفری، ۱۳۸۰: ۳۳۵) و علاوه بر امور دیوانی، نهاد تبلیغ و دین و همچنین نهاد قضاوت نیز کاملاً تحت اختیار امیر الجیوش بود. در نتیجه مردم به مرور از خلفای فاطمی جدا شدند و در مواقع ضروری نظامیان نتوانستند افکار عمومی را برای منافع خلافت و خود بسیج کنند. در نتیجه ناچار به باج دادن به دولت زنگی یا صلیبون شدند. براساس منابع تاریخی فاطمی، باید گفت که بدرالجمالی، در ظاهر حکومتی نظامی به ریاست خلیفه فاطمی برقرار کرد اما در عمل همه امور در اختیار خودش بود (مقریزی، ۱۹۹۸: ۱/ ۴۴۰) و از جانب خلیفه فاطمی به السید الاجل امیر الجیوش ملقب شد (عبدالمنعم ماجد، ۱۹۵۴ م، نامه شماره ۵۶). بدرالجمالی در سن هشتاد سالگی در ماه ربیع الاول سال ۴۸۷ هـ ق/ ۱۰۹۴ م از دنیا رفت. خلیفه المستنصر

خلافت فاطمی مسلط شد و اوضاع آشفته مصر را سرو سامان داد، ثبات سیاسی، امنیت، صلح و آرامش را برای مسلمانان مصری باز آورد و با تجدیدنظر در سازمان های نظامی و دیوانی و اداری مدت یکصد سال فاطمیان را از انقراض رهایی بخشید و سرزمین های از دست رفته فاطمیان را دوباره تصرف کرد و سرزمین حرمین شریفین را نیز به خلافت فاطمی وابسته ساخت (المقریزی، ۱۹۹۸: ۱/ ۴۴۰). تعامل دیوانیان و نظامیان از دوره تصدی بدرالجمالی مملو از رقابت و ستیز بود زیرا از آن جا که تکیه گاه بدرالجمالی نیروهای نظامی بود و خودش هم سرداری نظامی بود، نتوانست با دیوانیان تعامل سازنده ای داشته باشد. او فقط در مسائل نظامی تبحر داشت، بنابراین وقتی امیر الجیوش، ارباب قلم نیز می شود با مشکلاتی مواجه می گردد زیرا هم از نقطه نظر فنی پاسخ لازم را برای حل مشکلات ندارد و هم از نقطه نظر سیاسی نمی تواند هماهنگی لازم را در میان نهادهای حکومت فاطمی برقرار سازد. با توجه به مشکلات مذکور او تنها بر امور نظامی تأکید داشت تا بتواند بر مشکلات فائق آید. اما تأکید بیش از حد او بر امور نظامی و افزایش قدرت شخصی خود و در نتیجه تضعیف قدرت شخص خلیفه، همیشه راه گشای مشکلات نبود زیرا این اقدام، در آینده مشروعیت خلافت فاطمی را به طور اساسی زیر سوال می برد و موجب می شد که خلیفه و نهادهای تابع وی خصوصاً امور دیوانی تحت تصدی افراد خلاق، کاردان و ماهر نباشد بلکه تحت تصدی افرادی باشد که بارزترین خصوصیت آن ها اطاعت و چاپلوسی است، این خصوصیات شاید می توانست نسبت به عصری که المستنصر بالله تحت نظر ترکان بود؛ بهتر باشد اما این خود دردسر جدیدی برای خلافت بود، زیرا استقلال خلیفه را از بین می برد و به تبع آن، مشروعیت خلافت فاطمی به مرور کاملاً از

خود دور کرد و با آن‌ها نیز به دشمنی برخاست. و این دو دستگی شدید میان اسماعیلیان، بیش از پیش روند ستیز و رقابت دیوانیان و نظامیان را در خلافت فاطمی سرعت بخشید. در نتیجه علاوه بر تشدید بحران مشروعیت خلافت، دشمنی دشمنان خلافت را نیز بیشتر کرد و آسیب‌پذیری خلافت فاطمی را نیز بیش از پیش نمود. المستعلی بالله نیز بعد از هفت سال خلافت اسمی درگذشت.

در مدت بیست سال از خلافت الامر (۵۲۴-۴۹۵ هـ/ق/۱۱۳۰-۱۱۰۱م)، امور خلافت کاملاً در اختیار الفضل بن بدرالجمالی بود. الفضل در دوران تصدی امور حکومت، مرکز امور دولت را که در قاهره پیوسته به قصر خلیفه بود، به منزل شخصی خود در جنوب فسطاط منتقل کرد و آن را دار الملک نامید (صنهاجی، ۱۹۸۷: ۹۲-۹۰). وی با این کار بر کلیه امور مالی، دیوانی و نظامی احاطه کامل داشت و با استخدام تعداد قابل توجهی از اهل ذمه (یهودیان و مسیحیان) در امور دیوانی، به نفوذ مسلمانانی که مخالف او بودند خاتمه داد. در دوران تصدی الفضل بن بدرالجمالی، برخلاف پدرش که امور دیوانی تحت تصدی اسماعیلیان بود، با توجه به شکاف میان اسماعیلیان و طرفداری دیوانیان از نزار، الفضل امور دیوانی را از مخالفان تصفیه کرد و این امر موجب شد تا پایان خلافت فاطمی، دیوانیان نسبتاً منفعل باشند و ستیز و رقابت از میان دیوانیان و نظامیان، به صورت جدی به میان نظامیان منتقل شود. از این پس شاهد رقابت‌های شدید میان نظامیان فاطمی هستیم زیرا الفضل از تصفیه امور دیوانی، عطش قدرتش هم چنان شعله‌ور بود، چنان‌که با استخدام ارامنه در ارتش، رقابت و حسادت سرداران نظامی را نیز علیه خود برانگیخت. در نتیجه الفضل که در صدد افزایش بی‌قید و بند قدرت خود بود، بسیاری از صاحب‌منصبان نظامی را مخالف خود

بالله قصد داشت که یکی از زیردستان بدرالجمالی به نام امین الدوله لاوز را به جانشینی او برگزیند اما گروهی دیگر از سپاهیان به فرماندهی ناصرالدوله افتکین علیه خلیفه شورش کردند. در نتیجه خلیفه مجبور شد فرزند بدرالجمالی به نام ابوالقاسم شاهنشاه ملقب به الفضل را به وزارت بگمارد. خلیفه نیز در همان سال، بعد از مدت زمان کوتاهی درگذشت (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/۱۰۴-۱۰۵) بر سر جانشینی اش اختلاف افتاد اما حمایت و طرفداری الفضل بن بدرالجمالی، امیر الجیوش، موجب شد که ابوالقاسم با لقب المستعلی بالله (۴۸۷-۴۹۵ هـ/ق/۱۰۹۴-۱۱۰۱م) جانشین پدر شود. طرفداری الفضل از المستعلی بالله موجب دودستگی و اختلاف در خلافت فاطمی شد زیرا انتخاب المستعلی بالله برخلاف عقاید اسماعیلیان بود چون طبق اعتقادات اسماعیلیان فرزند ارشد امام فاطمی به امامت و خلافت می‌رسید. در نتیجه اقدام فوق، فرزند ارشد المستنصر بالله، نزار، به همراه طرفدارانش به اسکندریه گریخت و فرماندار آن‌جا خلافت نزار را پذیرفت اما الفضل، به اسکندریه لشکر کشید و هر دو را مغلوب ساخت و فرماندار را در ملاء عام به دار آویخت (ابن تغری بردی، ۱۳۷۵ق/۵: ۱۴۴). در دوران خلافت المستعلی بالله، الفضل مانند پدرش، بر تمام امور خلافت مسلط بود. اخلاص او در دین و اطاعت از خلیفه مثل پدرش نبود زیرا ابن‌الاثیر می‌نویسد: بدرالجمالی زمانی که در گذشت به جز یک سجاده نماز چیز دیگری نداشت (ابن‌الاثیر، ۱۹۸۲م: ۱۰/۱۶۱) ولی الفضل همواره سوار بر استر به کاخ خلیفه وارد می‌شد و با انتخاب المستعلی بالله با نهادهای اداری و دیوانی و دینی و قضایی در افتاد و از آن‌جا که خلیفه فاطمی تنها انتخاب او بود لذا خلیفه جز او تکیه‌گاهی نداشت و در نتیجه خلیفه بازیچه الفضل و داماد او بود. الفضل با اقدامات خود اسماعیلیان شرق جهان اسلام را نیز از

کرد و حتی خلیفه فاطمی نیز از این قضیه مستثنی نشد، در نهایت دشمنان الافضل با خلیفه فاطمی متحد شده و برای رهایی از سلطه امیرالافضل توطئه چینی کرده و خلیفه با دادن وعده جایگاه الافضل به ابوعبدالله البطائی که کارگزار و راز دار امیر الافضل بود، او را از میان برداشت (ابن خلدون، ۱۹۹۲: ۳/ ۱۱۱-۱۱۲؛ ابن الاثیر، ۱۹۸۲: ۶/ ۵۷۳، و مقریزی، ۱۹۶۷: ۳/ ۶۰). قتل الافضل به وسیله کارگزارش البطائی نقطه عطفی در ستیز و رقابت دیوانیان با نظامیان بود زیرا به مدت ۱۰ سال به دخالت نظامیان در امور دیوانی خاتمه داد. خلیفه با این اقدام، غافلگیر شد زیرا خود را در دو جبهه نزاریان که خیلی از صاحب منصبان بر کنار شده در این جبهه بودند و جبهه طرفداران امیر الافضل، گرفتار کرد. خلیفه فاطمی برای مسلط شدن بر امور، البطائی را نیز از میان برداشت و درصدد بر آمد تا صاحب منصبان دیوانی را پر و بال دهد و مثل دوره اول وزارت (وساطه) را برقرار نماید زیرا هیچ کس را به عنوان امیر الجیوش (وزارت تفویض) تحمل نکرد و درصدد بود مانند دوره اول فاطمیان در مصر، خود بر امور نظامی و دیوانی و مالی، نظارت تامه داشته باشد، اما غافل از این بود که در عصر اول، به دلیل مبانی مشروعیت قوی خلافت فاطمی، تمامی صاحب منصبان از خلیفه اطاعت کامل داشتند زیرا خلفای فاطمی منصوبان منصوب و حلال مشکلات بودند، نه مانند او که منصوب گروه نظامیان بود و طرفداران خلیفه منصوب (نزار) را از خلافت خلع کرده بود. زمانی که خلیفه الامر بأحكام الله در سال ۵۲۴ هـ ق به قتل رسید (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/ ۱۱۴-۱۱۳). خلافت فاطمی با مسائل و بدعت‌های جدیدی روبه رو بود که مخالف و مغایر اصول اعتقادی اسماعیلیان بود و بیش از مسئله نزاریان، افکار صاحب منصبان را به خود مشغول کرده بود. و آن بدعت این بود که خلیفه فاطمی

برای اولین بار فرزند ذکور نداشت (ابن میسر، ۱۹۸۱: ۷۵) و این امری بدیع و در تضاد با اندیشه اسماعیلیان بود زیرا بر اساس عقیده آن‌ها، زمین هیچ گاه نبایست از وجود امام خالی باشد و هر امامی فرزند ذکور ارشد منصوص امام پیشین است. نداشتن فرزند ذکور خلیفه الامر، فاطمیان را با بحران اعتقادی و مشروعیت جدی روبرو ساخت. همان طور که قبلاً گفته شد، بحرانی‌های شدید مشروعیت نظام سیاسی، بهترین زمینه مناسب برای دخالت نظامیان در امور سیاسی بود. بعد از قتل الامر بأحكام الله، دوباره خلافت فاطمی عرصه قدرت سرداران نظامی شد و این بار بدون وجود خلیفه فاطمی، به مدت دو سال از سال ۵۲۶-۵۲۴ هـ ق/ ۱۱۳۱ - ۱۱۳۰م امیر ابوعلی احمد پسر الافضل، عنان حکومت را به دست گرفت (القلقشندی، ۱۳۸۳: ۹/ ۲۹۰ و المقریزی، ۱۹۶۷: ۳/ ۱۴۴). قتل امیر الافضل یکی از مهم ترین نقاط اوج رقابت و ستیز دیوانیان با نظامیان بود. دلیل این ادعا، عدم انتخاب سردار نظامی در پست وزارت تفویض است زیرا همان طور که گفته شد خلیفه فاطمی، با این اقدام قصد داشت به دوران رقابت و ستیز نظامیان با دیوانیان خاتمه دهد و حتی خود بعداً قاتل دیوانی (البطائی) را نیز از میان برداشت. اما کشته شدن خلیفه فاطمی توسط نزاریان موجب فراهم شدن زمینه مناسب برای دخالت نظامیان در امور خلافت شد و امیر ابوعلی احمد بن الافضل، سرکار آمد و بر تمامی امور خلافت تسلط یافت. تا این که دولت مردان فاطمی یکی از بنی اعمام الامر بأحكام الله را بنام الحافظ لدین الله به خلافت گماشتند (ابن خلدون، ۱۹۹۲: ۳/ ۱۱۴ و مقریزی، ۱۹۶۷: ۳/ ۱۴۷-۱۴۳). الحافظ لدین الله (۵۴۴-۵۲۶ هـ ق/ ۱۱۴۹-۱۱۳۱م) زمانی بر مسند خلافت نشست که خلافت فاطمی با بحرانی مشروعیت روبرو بود. ابوعلی احمد بن الافضل ملقب به الاكمل

بند نماید و در این باب با سران سپاه گفتگو کرد، آنان نیز با او هماهنگ شدند، چون پدرش از توطئه خبر یافت همه را دستگیر کرد. گویند در یک شب چهل تن از آن‌ها را بکشت (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۱۵/۳) اما برای سرکوبی کامل طرفداران پسر، خلیفه، بار دیگر به سپاهیان باج داد و آن‌ها را مانند دوران المستنصر بالله به کمک طلبید و در نتیجه به امور داخلی خلافت کشاند تا بتواند فرزندش را سرکوب کند. خلیفه الحافظ موفق به سرکوبی فرزندش و طرفدارانش شد اما در نهایت مجبور شد که منصب وزارت تفویض را به بهرام ارمنی، سردار سپاه ارامنه اعطا نماید و از آن جا که بهرام، مسیحی بود، این اقدام نیز تبدیل به مشکلی در خلافت فاطمی شد و باعث بروز اختلافات شدیدی گشت زیرا رسم بر این بود که وزیران تفویض مسلمان باشند. در نتیجه دیوانیان مسلمان که به تسلط ارامنه مسیحی معترض بودند به رهبری رضوان بن ولخشی صاحب‌الباب که مردی شجاع و کاتب و از اولیاء دولت بود، علیه بهرام ارمنی وارد عمل شدند و در نهایت بهرام را دستگیر و در قصر زندانی کردند تا این که هم‌چنان برکیش مسیح از دنیا رفت. در این مرحله از تضاد و رقابت دیوانیان و نظامیان، دیوانیان توانستند یک بار دیگر نظامیان را مجبور به شکست کنند و خود زمام امور را به دست گیرند و چون بهرام برافتاد، رضوان بر مسند وزارت استقرار یافت او را الملک الافضل لقب دادند اما چون رضوان ادعای وزارت تفویض را داشت، خلیفه الحافظ می‌خواست از اهل سنت بودن او استفاده کند و از داعیان و فقیهان اسماعیلی در این زمینه کمک گیرد اما آنان در این امر، او را یاری نکردند، اما الحافظ لدین الله خود به چاره برخاست. پنجاه سوار را فرمان داد که در کوچه‌ها اسب بتازند و مردم را علیه او برانگیزند و بگویند به فرمان الحافظ لدین الله است. چون رضوان این فریادها را

خلیفه را کاملاً تحت نفوذ و کنترل خود داشت و با استناد به آن چه در کتاب العبر آمده است، می‌توان گفت که ابوعلی احمد، درصدد حذف کامل اندیشه اسماعیلی بر آمده بود چنان که ابن خلدون می‌نویسد: «ابوعلی احمد بن الافضل، اشارت کرد که به القائم المنتظر دعوت کند. او به نام خود سکه زد، و برآن چنین نقش کرد: الله الصمد الامام محمد و هو امام المنتظر و نام اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق را از دعا در منابر بپفکند و عبارت حی علی خیر العمل را از اذان حذف کرد و هم‌چنین نام الحافظ را از نام خود حذف کرد و خود را به صفاتی موصوف نمود و از خطیبان خواست که آن صفات و القاب را بر منبرها بخوانند (ابن خلدون، ۱۹۹۲: ۱۱۵/۳-۱۱۴).

اولیای دولت اسماعیلی و سرداران نظامی مخالف علیه اقدامات ابوعلی احمد بن الافضل جبهه گرفتند و با هم در قتل ابوعلی، متحد شدند و در نتیجه او را به قتل رساندند (القلقشندی، ۱۳۸۳: ۲۹۰/۹ و مقریزی، ۱۹۶۷: ۱۱۴/۳). خلیفه الحافظ لدین الله که با قتل ابوعلی احمد از شر او خلاص شده بود، وزارت را به ابوالفتح یانس الحافظی داد و در ازای خدماتش در کشتن ابوعلی احمد، او را لقب امیر الجیوش داد اما خودکامگی امیر یانس موجب قتل او توسط خلیفه در آخر ماه ذی‌الحجه سال ۵۲۶ هـ ق شد. با قتل یانس، خلیفه الحافظ لدین الله مانند سلفش الامر باحکام الله در صدد برآمد که مسند وزارت تفویض را خالی گذارد تا از آسیبی که از این منصب به امور خلافت او وارد می‌آید آسوده باشد و چنان نهاد که امور را به فرزندان خود واگذارد. پس زمام کارها را به پسر خود، سلیمان تفویض کرد ولی از آن جا که بخت از دولت فاطمی برگشته بود، سلیمان بعد از دو ماه درگذشت و الحافظ امور را به پسر دیگرش، حسن، واگذار کرد. حسن را در سر هوای خلافت افتاد و عزم آن کرد که پدر را در

نگه داشتند و در انجام امور محوله کاردان و ماهر بودند اما از آن جا که در دوره دوم نظامیان، زمینه‌های دخالت خود را در سیاست فراهم می‌دیدند، هر زمانی که خلیفه فاطمی وزیر اهل قلمی (وساطه) را انتخاب می‌کرد، نظامیان درصدد توطئه چینی برآمدند و در نهایت قدرت را به دست می‌گرفتند. در عصر خلیفه مذکور نیز چنین بود، ابن مصال که فردی آرام و به دور از تنش و خشونت بود، مورد رشک و حسادت سرداران نظامی قرار گرفت و بار دیگر نظامیان علیه دیوانیان شمشیر کشیدند و در نهایت خود بر اریکه قدرت دست یافتند. ذکر این نکته ضروری است که هر زمان نظامیان به سریر قدرت تکیه می‌کردند بیشترین تنش‌ها و زد و خوردها در دربار خلافت فاطمی صورت می‌گرفت. در زمان وزارت ابن سلار، پسر خوانده اش عباس بن ابوالفتوح از او ناخشنود شد و با خلیفه، توطئه ای علیه ابن سلار و زیر طراحی کردند و در نهایت او را کشتند و مانند رسم معمول خلافت فاطمی، عباس بن ابوالفتوح، جانشین مقتول شد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۱۹/۳). عباس بن ابوالفتوح برای این که خود قربانی دسیسه‌های خلافت و خلیفه نشود، پیش دستی کرد و نقشه قتل خلیفه مستقر را کشید و آن را به دست پسر خود، نصر بن عباس، که گفته‌اند معشوقه خلیفه الظافر بالله بود، عملی کرد و خلیفه را به قتل رساندند. عباس بن ابی الفتوح، وزیر تفویض و امیر الجیوش الظافر بالله، بعد از اتمام دسیسه قتل خلیفه و برادرانش، پسر خردسال خلیفه مقتول را که ابوالقاسم عیسی نام داشت و تنها پنج سال داشت بردوش خود گرفته بیاورد و بر تخت خلافت نشاند و با او به خلافت بیعت کرد و او را الفائر بالله (۵۵۵-۵۴۹ هـ/ق/۱۱۶۰-۱۱۵۴م) لقب داد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۲۰/۳). قساوت قلب عباس بن ابی الفتوح، در قتل خلیفه و برادرانش، موجب ترس زنان و دیگر عوامل

شنید، در نیمه شوال سال ۵۳۳ هـ/ق ۱۱۳۸م گریخت (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۱۷/۳). از این پس خلیفه الحافظ لدین الله، کسی را به مقام وزارت تفویض انتخاب نکرد و یا بهتر است گفته شود که خلیفه وزیر به معنای عصر دوم خلافت فاطمی در مصر را انتخاب نکرد و مانند عصراول، خود بر تمام امور دیوانی، نظامی، دینی و قضایی، نظارت کامل داشت و درصدد احیای مجدد اقتدار و قدرت خلیفه و خلافت برآمد و تمام امور را تحت تسلط داشت و به مدت ده سال تعاون و همکاری را در میان دیوانیان و نظامیان برقرار ساخت. خلیفه الحافظ لدین الله در سال ۵۴۴ هـ/ق درگذشت و پسرش ابومنصور اسماعیل که در هنگام حیات پدر ولایت عهدی یافته بود، با لقب الظافر بالله (۵۴۹-۵۴۴ هـ/ق/۱۱۵۴-۱۱۴۹م) به مسند خلافت نشست. چون الحافظ لدین الله پسر خود اسماعیل را به ولایت عهدی برگزید، او را سفارش کرد که ابن مصال را به وزارت خود برگزیند (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۱۸/۳). او نیز چنین کرد از آن جا که خلیفه جدید بی تدبیر و بی تجربه بود، امور دربار خلافت به دست رجال و وزیران افتاد و آن‌ها نیز به جان هم افتادند. علی بن سلار از وزارت ابن مصال خشنود نبود و با عباس بن ابوالفتوح، علیه ابن مصال متحد شد و در نهایت ابن مصال را بعد از چهل روز وزارت از دربار خلافت فراری دادند. ابن سلار به مقام وزارت تفویضی رسید او سپاهی به سرداری پسرخوانده اش عباس بن ابوالفتوح، برای دست گیری ابن مصال مخلوع فرستاد. سپاه اعزامی، ابن مصال را کشتند و سرش را آوردند (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۱۸/۳). چنین به نظر می‌رسد که خلفای فاطمی، جز در مواقع حساس تمایلی به انتصاب وزیران تفویض (امیر الجیوش‌ها) نداشتند و همیشه درصدد بودند که از وزیران قلم (وساطه) استفاده کنند، زیرا وزیران قلم حرمت و جایگاه خلیفه را

این کار را عمه کوچک العاضد که پس از خواهر بزرگش کفالت او را داشت برعهده گرفت. او به کمک جماعتی از امرا و سپاهیان الملک الصالح طلائع بن رزیک را به قتل رساند و العاضد فرزند او رزیک بن طلائع را با لقب الملک العادل به وزارت منصوب کرد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/ ۱۲۳-۱۲۲). حوادث مذکور نیز یکی از نمونه‌های تضاد و رقابت میان نظامیان و دیوانیان عصر فاطمی است نظامیان چون دیدند که دیوانیان به رتق و فتق امور خلافت پرداخته‌اند و امور را کاملاً در اختیار دارند و خراج و دیگر عواید دولت را به نظم آورده‌اند علیه آن‌ها وارد عمل شدند و الملک الصالح وزیر را به قتل رساندند. هرچند خلیفه فاطمی امور دولت را به فرزند طلائع، رزیک با لقب، الملک العادل، داد اما او نیز بعد از انتقام از قاتلین پدر، گرفتار عصیان شاوربن مجیر سعدی والی معزول متمرّد شد. از آن جا که سپاهیان از شاور، طرفداری کردند، او توانست الملک العادل را شکست دهد و دستگیر کند و در نهایت، آن وزیر ادیب را به قتل برساند و خود از خلیفه فاطمی با لقب امیر الجیوش منصب وزارت تفویض را بگیرد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/ ۱۲۳). اما آتش رقابت و ستیز میان دیوانیان و نظامیان، آن چنان شعله ور بود که دادن پول آن را خاموش نکرد و این بار، شاور را نیز گرفتار کرد. ماجرا از این قرار بود که دو تن از امرای دست پرورده الملک الصالح بنام برقیه و ضرغام، علیه شاور قیام کردند و او را از قاهره بیرون ساختند و خلیفه فاطمی نیز ضرغام بن عامر لخمی را بالقب الملک المنصور به منصب وزارت منصوب کرد. شاور نیز برای باز پس گیری منصب وزارت، به الملک العادل نورالدین محمود، پناه برد و قول داد که اگر سپاهی در اختیار او بگذارد، ثلث مداخل بلاد را به او بخشد. نورالدین زنگی که از مشکلات خلافت فاطمی مصر آگاه بود، از این پیشنهاد استقبال کرد و سپاهی به

درباری از او شد، در نتیجه آن‌ها به طلائع بن رزیک والی اشمونین و بهنسا نامه نوشتند و ماجرا را به او گزارش دادند و از او استمداد طلبیدند. ابن رزیک نیز به نشان سوگواری، جامه سیاه برتن کرد و موهایی که زنان در عزای خلیفه بریده بودند و برایش فرستاده بودند، بر نیزه‌ها کرد و در نبردی که میان او و وزیر و طرفدارانش رخ داد، وزیر کشته شد و فرزندش نصر بن عباس، نیز اسیر گردید. طلائع بن رزیک، به وزارت تفویض خلیفه رسید و از او لقب الملک الصالح گرفت (ابن تغری بردی، ۱۳۷۵: ۵/ ۳۱۱ و ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/ ۱۲۱). اتفاقات فوق در دوره مذکور نیز نمونه ای از تعامل مملو از رقابت و ستیز میان نظامیان و دیوانیان بود زیرا عباس بن ابی الفتوح به عنوان سرداری نظامی بر اریکه قدرت نشسته بود و طلائع بن رزیک به عنوان کاتبی (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/ ۱۲۱)، علیه او برخاست و توانست زمام امور را در دست گیرد. الملک الصالح طلائع بن رزیک برای برقراری دوباره امنیت از دست رفته، تلاش زیادی کرد (ابن میسر، ۱۹۸۱: ۹۴). اما او نیز گرفتار رسم معمول دربار خلافت فاطمی در عصر دوم شد و رقابت‌ها و ستیزهای درباری علیه او و فرزندانش برانگیخته شد و از اقبال بد وزیر، الفائز بالله خلیفه فاطمی مصر در سال ۵۵۵ هـ.ق/ ۱۱۶۰م وفات کرد. الملک الصالح بن رزیک نیز تحت تأثیر دشمنی های دربار، ابو محمد عبدالله بن یوسف بن الحافظ را که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود با لقب العاضد لدین الله (۵۶۷-۵۵۵ هـ.ق/ ۱۱۷۱-۱۱۶۰م) بر تخت خلافت فاطمی گماشت. از آن جا که العاضد هیچ گونه تجری در انجام امور خلافت نداشت الملک الصالح، همه کاره امور خلافت شد، و آن چنان نیرو و قدرتی یافت که تمام امور مملکت را در اختیار گرفت و به العاضد توجه ننمود. این عمل اهل حرم را ناخوش آمد و با امرا آهنگ قتل او کردند. انجام

فرماندهی اسدالدین شیرکوه تکریتی، همراه شاور، به مصر گسیل داشت. ضرغام نیز که از این ماجرا آگاه شد، درصدد برآمد با آموری پادشاه مسیحی اورشلیم عقد اتحاد بندد و حتی پرداخت خراج مصر را به او تعهد نمود اما شاور و اسدالدین شیرکوه، پیش دستی کرده، ضرغام را شکست دادند، او را کشتند (مقریزی، ۱۹۶۷: ۳/۲۷۰ و ابن الاثیر، ۱۹۸۲: ۱۱/۱۲۱-۱۲۰)، اتفاق مذکور نیز یکی از نمونه‌های برجسته تضاد و رقابت میان نظامیان و دیوانیان در خلافت فاطمی مصر است. لازم به ذکر است که این تضاد و رقابت، با دیگر تضادها و رقابت‌های دربار فاطمی از جهاتی تفاوت داشت زیرا چون هر دو طرف متضاد، دست به دامن عناصر بیگانه شدند که این قضیه می‌تواند گویای مسائل زیر باشد:

- ۱- عناصر متضاد هیچ گونه پشتیبانی در میان دیوانیان و نظامیان مصری ندارند.
- ۲- عدم حمایت عناصر مختلف مصر از رهبران تضاد، به معنی حمایت آن‌ها از خلیفه فاطمی یا عناصر وفاق نیست بلکه بیانگر بی‌میلی آن‌ها نسبت به امور خلافت فاطمی است.
- ۳- نبود یک مرجع داخلی برای حل مسائل موجود در جامعه عصر فاطمی مورد نظر، موجب شد که سران تضاد دست استمداد به طرف عوامل خارجی دراز کنند. طلب استمداد سران تضاد موجب شد که همسایگان دولت فاطمی اعم از دولت‌های مسیحی و دولت زنگی، از مشکلات داخلی مصر مطلع شوند و چشم انتظار تصرف آن سرزمین باشند و تا تصرف کامل آن دست بردار نباشند زیرا شاور به تعهد خود در قبال نورالدین زنگی وفا نکرد و برای اخراج سپاهیان از مصر از آموری، پادشاه مسیحی، کمک طلبید و حمله دوم سپاه نورالدین زنگی به فرماندهی اسدالدین شیرکوه، را نیز دوباره با کمک پادشاه صلیبی ناکام

گذاشت اما در حمله سوم در برابر سپاه شکست خورد و دستگیر شد و با تایید العاضد بالله (۵۶۷-۵۵۵ هـ ق/۱۱۷۱-۱۱۶۰ م) کشته شد (مقریزی، ۱۹۶۷: ۳/۳۰۲-۲۹۲؛ ابن تغری بردی، ۱۳۷۵ ق: ۵/۳۵۱ و ابن الاثیر، ۱۳۸۲ ق: ۱۴۰). العاضد بالله، منصب وزارت را به اسدالدین شیرکوه داد و بعد از مرگ او، وزارت را به صلاح الدین ایوبی بخشید و او را ملقب به ملک الناصر نمود (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/۱۲۷-۱۲۶ و ابن خلکان، ۱۹۷۲ م: ۲/۵۰۲) و صلاح الدین شروع به حذف شعائر شیعه اسماعیلی و جایگزینی شعائر اهل سنت در مصر کرد و بعد از مرگ العاضد در همان سال پایان خلافت فاطمی را اعلام کرد (ابن الاثیر، ۱۳۸۲ ق: ۱۵۶ و مقریزی، ۱۹۶۷: ۳/۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۰).

عوامل موثر بر تعامل دیوانیان و نظامیان در دوره دوم

خلافت فاطمی در دوره دوم گرفتار بحران در مبانی مشروعیت و هم‌چنین منفعت طلبی شخصی شد تفکیک هر یک از موارد مذکور هر چند مشکل است اما سعی بر این است که هریک به صورت جداگانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

الف: بحران در مبانی مشروعیت

با مطالعه و بررسی تاریخ خلفای فاطمی در مصر، می‌توان گفت که خلفای فاطمی در عصر اول، علاوه بر استفاده از قدرت و زور، مشروعیت و اقتدار دینی و سیاسی را نیز داشتند و توانستند نظریه پردازان دینی و گروه‌های مسلط دینی را مجذوب و مرید خود کنند. در نتیجه آن گروه‌ها، اعتقادات خود را در دستگاه‌های اداری و تبلیغی و حتی نظامی منتشر می‌کردند و نتیجه آن شد که خلفای فاطمی مصر در دوره اول، به عنوان امامان محق و مرجع و پیشوای مذهبی، رهبری دنیوی و تفوق روحانی دینی را برعهده داشتند. در اعتقاد پیروان، آن‌ها به اراده الهی منصوب و بر همه

امامت است و دارای اختیارات مطلق در خصوص انتقال نص به فرزندان خویش است، در نظر اسماعیلیه جز امام حسن (ع) که امام مستودع است، تمامی ائمه، امامت مستقر داشته‌اند. الفاخوری و الجبر، ۱۳۵۸: ۷۱) المستنصر بالله (۴۸۷-۴۲۷ هـ ق) بود و امامت حق مسلم او تلقی می شد که طرفداران و خود المستعلی بالله (۴۹۵-۴۸۷ هـ ق) آن را غصب کرده‌اند و الأمر باحکام الله (۴۹۵-۵۲۴ هـ ق) فرزندی در قید حیات نداشت (یمنی ها معتقد بودند که پسر کوچک ناشناس الأمر باحکام الله یک ماه بعد از مرگ پدر متولد شد و غیبت اختیار کرده و طیب نام دارد و خود را طیبی نامیدند (ابن میسر، ۱۹۸۱: ۷۷-۷۶). حوادث مذکور، در میان پیروان اسماعیلی، اعتقاد به نص را متزلزل کرد و در نتیجه خلفای عصر دوم از منظر معتقدان اسماعیلی مانند خلفای عصر اول منصوب الهی نبودند بلکه منصوب مقامات درباری مانند الافضل بن بدرالجمالی و دیگران محسوب می شدند. پس خلفایی که منصوبان عوامل زمینی بودند، جایگاه خلفای عصر اول را نداشتند و اطاعت از آن‌ها در منظر صاحب منصبان، منوط به زور و قدرت دنیوی بود که آن هم خلفای مذکور نداشتند زیرا اغلب فرزندان خردسالی بودند که بر دوش عوامل درباری بر سریر خلافت تکیه می زدند.

۲- بحران قاعده لطف: همان طور که در مبحث مبانی مشروعیت گفته شد، براساس قاعده لطف، از دیدگاه معتقدان اسماعیلی امامت خلفای فاطمی مثل نبوت ناشی از لطف خداوندی است و براساس لطف الهی هرگز نباید زمین خالی از وجود امام باشد (ادریس عماد الدین القریشی، ۱۴۰۴: ۲۴۱) و واجب است که در هر زمان، امامی وجود داشته باشد (ابویعقوب سجستانی، ۱۹۸۰: ۷۰). زیرا از نظر آنان امامت، بالاترین مرجع جهان مادی به شمار می‌آید و وظیفه اصلی هدایت بشر را برعهده دارد و ائمه هدی، کشتی نجات

دستگاه‌های دینی، اداری، قضایی و نظامی، فرمانروایی می کردند و جز در دوره الحاکم بأمرالله که شک ضعیفی به مبانی اعتقاد اسماعیلیه وارد شد، بدون کمترین لغزش، خلفای فاطمی توانستند بر پایه مبانی مشروع، حکومتی با حداقل تنش و حداکثر تعاون و همکاری میان عناصر خلافت و درباری از جمله دیوانیان و نظامیان داشته باشند. باید گفت که اوضاع همیشه یکسان نبود و آن مبانی مشروع دوره اول در دوره دوم خلافت فاطمیان مصر دچار بحران اساسی شد. مهم ترین ریشه‌های بحران های مشروعیت خلفای فاطمی مصر، شامل بحران در قاعده نص و بحران در قاعده لطف و بحران در مؤلفه‌های شخصیتی و جاهتی امام فاطمی و هم چنین اقدامات تبلیغی عباسیان علیه آنان است. در این قسمت از این پژوهش موارد مذکور مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۱- بحران در قاعده نص: نص در اعتقاد شیعیان اسماعیلی موهبتی الهی بود که به شخص برگزیده از خاندان پیامبر (ص) ارزانی می شد و از طریق امام مستقر به فرزند ذکور ارشدش منتقل می شد. این قاعده در دوره اول خلافت فاطمیان مصر، علاوه بر رفع مشکلات ناشی از انتخاب جانشین، بر تحکیم عواطف دینی و افزایش شکوه مسند خلافت و تکریم منصب امامت انجامید و با استفاده از قاعده انتخاب و انتصاب الهی فرزند ارشد و ذکور امام فاطمی به عنوان جانشین برحق امام، هیچ گونه منازعه و بحرانی در انتقال قدرت نداشتند و جانشینان خلفای عصر اول، در نزد بیشتر مردم موجه، محق و منصوص و منصوب الهی بودند اما در عصر دوم، قاعده مذکور نادیده گرفته شد زیرا به ادعای نزاریون (گروهی که معتقد به امامت نزار، فرزند ارشد المستنصر بالله بودند)، نزار فرزند ارشد امام مستقر (امام مستقر، امامی است که می تواند امامت را برای فرزند بزرگش به ارث بگذارد. او صاحب نص

بشریت اند که هرکس به آن‌ها تمسک جوید از هلاکت نجات خواهد یافت (القاضی النعمان، ۱۹۹۴: ۲/ ۵۱۲). براساس این مبانی اعتقادی، شیعیان اسماعیلی در عصر اول، با مشکلی جدی روبرو نشدند و در نظر آن‌ها، امامان فاطمی، الطاف الهی بودند. مویذ این ادعا، بیانات نظریه پردازان اسماعیلی نظیر القاضی النعمان و المؤید فی الدین شیرازی و دیگران است اما در دوره دوم، از دیدگاه معتقدان اسماعیلی، نداشتن فرزند ذکور خلیفه الأمر، قاعده لطف را نیز زیر سوال برد (القرشی، ۱۴۰۴: ۲۴۱). در نتیجه از نظر اعتقادی آن‌ها دچار تزلزل بیشتری شدند زیرا حدود دوسال، امام نداشتند و حتی بعد از آن نیز یکی از بنی اعمام خلیفه الأمر، به امامت منصوب شد.

۳- بحران در مؤلفه‌های شخصیتی و وجاهتی امام فاطمی: همان‌طور که گفته شد، مشروعیت متکی بر باور پیروان است. با تفاسیر مذکور مشروعیت خلفای فاطمی، در عصر دوم به حداقل می‌رسید و حتی با توجه به مشکلات شخصیتی برخی از خلفای عصر دوم، مشروعیت حداقلی آن‌ها نیز از بین می‌رود.

امام فاطمی باب رحمت (القاضی النعمان، ۱۹۹۶: ۲۹)، اسباب شفاعت و مغفرت (القاضی النعمان، ۱۹۹۶: ۳۰)، نگهبان شریعت و وارث نبوت و هدایت‌کننده انسان‌ها به صراط مستقیم (المؤید فی الدین شیرازی، ۱۹۹۶: ۸۶)، باب الحوائج برای حاجت‌مندان (القاضی النعمان، بی تا، ۴۸۸) و اساس رحمت و نعمت خدا بر خلق است (القاضی النعمان، ۱۹۹۶: ۴۲). در عصر دوم خلافت فاطمیان در مصر، هیچ‌کدام از خلفا حتی در ظاهر حامل ویژگی‌های مذکور نیستند و حتی به صورت علنی دائماً در دسیسه‌های درباری نقش دارند، اشتباهات آشکار برخی از آن‌ها به حدی است که ابن خلدون می‌نویسد: خلیفه الظافر بالله به نصر بن عباس، عشق می‌ورزید. اسامه بن منقذ ازدوستان عباس، او را

از آن چه که مردم در باب پسرش می‌گفتند خبر داد و این عمل را تقبیح نمود و به قتل الظافر بالله اشارت کرد. عباس پسر را فرخواند و از آن چه مردم در حق او و الظافر بالله می‌گفتند، سرزنش نمود و گفت برای آن که سخن مردم را بی اعتبار ساخته باشی باید که خلیفه را بکشی. شبی نصر بن عباس، الظافر بالله را به خانه خود دعوت کرد. خلیفه نیز از قصر خود سوار شد و با تنی چند از یاران به خانه او رفت. نصر او را و همه کسانی را که با او آمده بودند به قتل رساند و در خانه خود دفن کرد. این واقعه در محرم سال ۵۴۹ هـ/ق ۱۱۵۴م واقع شد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/ ۱۲۰).

۴- تاثیر اقدامات غیرنظامی عباسیان در بحران مشروعیت فاطمیان: علاوه بر تاثیر مسائل فوق در بحران مشروعیت باید به اقدامات عباسیان علیه فاطمیان نیز اشاره کرد. خلفای عباسی ابتدا به صورت مستقیم یا توسط متحدین، از طرق مختلف با اسماعیلیان به دشمنی برخاستند. آن‌ها از موفقیت دعوت اسماعیلی در مناطق تحت حکومت خود بیمناک بودند. القادر (۴۲۲-۳۸۱ هـ/ق ۱۰۳۱-۹۹۱م) اولین خلیفه عباسی بود که رسماً از طرق غیرنظامی با اسماعیلیان به مبارزه برخاست. وی تنی چند از علمای سنی و شیعی را در سال ۴۰۲ هـ/ق ۱۰۱۳م در بغداد گردآورد و آن‌ها را برآن داشت تا بیانیه‌ای در ردّ نسب علوی خلیفه فاطمی وقت الحاکم بأمراة (۴۱۱-۳۸۶ هـ/ق ۱۰۲۱-۹۹۶م) و اسلاف وی تهیه و صادر نمایند. این سند که منعکس‌کننده قسمت‌هایی از روایات ضد اسماعیلی ابن زرام (اخومحسن) نیز بود، در مساجد سرتاسر سرزمین‌های عباسی قرائت گردید. هم‌چنین القادر عباسی اولین بار از علمایی مانند علی بن سعید اصطخری (متوفی ۴۰۴ هـ/ق ۱۰۱۴م) خواست تا رساله‌هایی در ابطال عقاید اسماعیلیان تألیف نمایند (عطامک جوینی، ۱۳۷۱: ۱۷۷-۱۷۴). موفقیت دعوت

براساس منفعت شخصی، اقدام کردند و بیشتر توطئه‌های درباری در عصر دوم خلافت فاطمی، ریشه در منفعت طلبی های شخصی سران توطئه داشت زیرا اهداف دینی و مذهبی در هیچ کدام از آن ها مدنظر نبود. منفعت طلبی شخصی وزیران تفویض عصر دوم به حدی رسید که برای منافع خود از نورالدین زنگی اهل تسنن استمداد طلبیدند که در نتیجه سقوط خلافت فاطمی مصر را در پی داشت.

نتیجه

۱- جوهر سیسیلی، جعفر ابن فرات و یعقوب بن کلس ساختار دیوانی و نظامی مصر را متناسب با ساختار سیاسی دینی فاطمیان تغییر دادند.

۲- دستگاه اداری و نظامی فاطمیان در دوران اول جز دوران کوتاه ابن کلس و جرجریایی و یازوری، تا روی کار آمدن بدرالجمالی، امور دیوانی و نظامی هر دو به عهده شخصی به نام واسطه بود که او شبه وزیری در سطح پایین تر بود و مرجعیتی نامعین و ضعیف داشت و وظایفش شامل نظارت فوری و دقیق بر امور دیوانی و واحدهای نظامی بود.

۳- در دوره اول با توجه به کارآمدی مذهب اسماعیلی و اقتدار و قدرت امام فاطمی و دین مداری افراد دیوانی، دیوانیان و نظامیان تعاملی سازگار با حداقل تنش با هم داشتند که نتیجه آن اوج و اقتدار خلافت فاطمی در مصر بود.

۴- در دوره دوم خلافت فاطمی، از زمان بدرالجمالی، او و دیگر وزرا از میان نظامیان برمی خاستند و قدرتشان متکی بر سپاهیان بود، حتی به شخص خلیفه نیز پاسخ گو نبودند و بر کل امور دیوانی و نظامی و حتی قضایی و تبلیغی نیز تسلط کامل داشتند.

اسماعیلیان در دوره خلافت المستنصر بالله فاطمی (۴۸۷-۴۲۷ هـ ق) موج جدیدی از مخالفت اهل تسنن، به رهبری عباسیان و سلجوقیان برضد اسماعیلیه برانگیخت. در سال ۴۴۴ هـ ق القائم عباسی گروهی از علما را وادار کرد تا مجدداً سندی در ردّ اصل و نسب علوی خلفای فاطمی تنظیم نمایند (ابن الاثیر، ۱۹۸۲: ۹/۲۰۵). عباسیان نیز هم چنان تألیف رسائل ضد اسماعیلی را تشویق می نمودند که در این دوره مهم ترین آن ها همان کتابی است که ابو حامد محمد غزالی (متوفای ۵۰۵ هـ ق/۱۱۱۱ م) به درخواست السمّظهر بالله عباسی نوشت. غزالی که از حدود سال ۴۷۸ هـ ق توجه خواجه نظام الملک را به علم خود جلب کرده بود، در سال ۴۸۴ هـ ق/۱۰۹۰ م از جانب وی به عنوان یکی از مدرسین اصلی نظامیه بغداد انتخاب شد. و به زودی شهرت علمی قابل توجهی در بغداد به دست آورد و در همان جا بود که خلیفه جوان عباسی المستظهر بالله (۵۱۲-۴۸۷ هـ ق/۱۱۱۸-۱۰۹۴ م) از وی خواست تا رساله ای در ردّ باطنیه (اسماعیلیه) تدوین کند. این رساله که فضائح الباطنیه و فضائل المستظهریه خوانده می شد و به نام المستظهری نیز معروف است. غزالی در طول زندگی و به خصوص در واپسین سالیان عمر خود چند رساله کوتاه دیگر نیز در مخالفت با اسماعیلیان نوشت که از آن جمله می توان از کتاب های حجه الحق و مفصل الخلاف والقسطاس المستقیم و قواصم الباطنیه نام برد (زنجانی اصل، ۱۳۸۱: ۲۱۲-۲۱۱).

ب: منفعت طلبی شخصی

خلفا فاطمی در دوره دوم، هیچ اختیار و اراده و مشروعیتی نداشتند که زیردستان را یا از روی میل درونی و یا با اجبار، تشویق یا مجبور به اطاعت از خود کنند، بنابراین زیردستان اعم از دیوانیان و نظامیان

- ۵- در دوره دوم، خلافت و خلفای فاطمی، با بحران جدی مشروعیت و منفعت طلبی نظامیان روبه رو شدند و می توان این دو عامل را از مهم ترین عوامل تعامل ناسازگار و رقابت میان دیوانیان و نظامیان ذکر کرد، زیرا عدم مشروعیت خلفای فاطمی در عصر دوم، باعث عدم اطاعت عوامل درباری و دیوانی و نظامی از آن‌ها شد و در نتیجه آن‌ها از نظامیان استمداد طلبیدند و تسلط نظامیان بر دربار خلافت و منفعت طلبی های شخصی آنها باعث تنش و ستیز میان آن‌ها و دیوانیان شد و در نهایت تسلط کامل نظامیان بر خلافت را در پی داشت.
- ۶- دیوانیان و نظامیان از ارکان مهم حکومتی هستند تعامل سازگار آنها در تحولات سیاسی حکومت‌ها موجب اوج اقتدار و تعامل ناسازگار شان موجب انحطاط و سقوط می‌شود.
- منابع**
- ابن الاثیر، علی ابن محمد. (۱۳۸۵ هـ ق). **الکامل فی التاریخ**، ۱۰مجلد، بیروت: دار الصادر.
- ----- . (۱۳۸۲هـ ق). **التاریخ الباهر فی الدوله الانابکیه**، تحقیق عبد القادر احمد طلیمات، قاهره: مکتبه المثنی.
- ابن تغری بردی، جمال الدین ابی محاسن. (۱۳۷۵هـ ق). **النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره**، تصحیح محمد حسین شمس الدین، ۵جلد، قاهره: دارالکتب مصریه.
- ابن خلدون، ابو زید عبد الرحمن بن محمد. (۱۹۹۲م). **العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی تاریخ العرب و المعجم والبربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر**، ۸مجلد، بیروت: منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیه.
- ----- . (۱۳۸۳). **تاریخ ابن خلدون** (ترجمه العبر)، ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد. (۱۹۷۲م). **وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان**، تحقیق احسان عباس، ۸مجلد، بیروت: دارصادر.
- ابن صیرفی، امین الدین ابوالقاسم. (۱۹۹۰م). **الاشاره الی من نال الوزاره**، تحقیق ایمن فواد سید، قاهره: الدار المصریه البنایه.
- ابن مسیر، محمد بن علی بن یوسف بن حبیب. (۱۹۸۱ م). **اخبار مصر**، تصحیح ایمن فواد سید، قاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه.
- اچ .هال، ریچارد. (۱۳۷۶). **سازمان، مترجمان علی پارسائیان و سید محمد اعرابی**، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- ازغندی، علیرضا . (۱۳۸۹). **ارتش و سیاست**، تهران: نشر قومس.
- السجستانی، ابو یعقوب اسحاق بن احمد. (۱۹۸۰م). **الافتخار**، تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس.
- الشیال، جمال الدین. (۱۹۶۷م). **تاریخ مصر الاسلامیه**، قاهره: دارالمعارف.
- ----- . (۱۹۵۸م). **مجموعه الوثائق الفاطمیه**، قاهره: الجمعیه المصریه للدراسات التاریخیه.
- الشیرازی، المؤید فی الدین. (۱۹۴۹م). **السیره المؤید فی الدین داعی الدعاه**، تحقیق محمد کامل حسین، قاهره: دارالکتب مصری.
- ----- . (۱۹۹۶م). **دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاه**، تقدیم و تحقیق محمد کامل حسین، بیروت: دارالمتنظر.

- - الصاوی، احمد السید. (۱۹۸۸ م). **مجاجعات مصر الفاطمیه اسباب و نتائج** بیروت: دارالتضامن.
- الصنهاجی، محمد بن علی. (۱۹۸۷ م). **اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم**، تحقیق التهامی نقره، عبد الحلیم عویس، تونس: دارالقلم.
- - **تاریخ فاطمیان**، ترجمه حجت الله جودکی، تهران: امیرکبیر.
- الفاخوری، حنا و خلیل الجر. (۱۳۵۸). **تاریخ فلسفه در جهان اسلامی**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، تهران: زمان.
- قاضی نعمان. (۱۹۹۶ م). **الهمه فی آداب اتباع الائمة**، تحقیق محمد شریف علی، بیروت: دارالاضواء.
- - **المجالس والمسایرات**، تصحیح الحیب الفقی، ابراهیم شبح محمد الیعلوی، جلد ۳، بیروت: دارالمنتظر.
- - **شرح اخبار فی فضائل النبی المختار و آله الاخیار من الائمة الأطهار**، بیروت: منشورات دارالتقلین.
- القرشی، ادیس. (۱۴۰۴ هـ ق). **عیون الاخبار و فنون الآثار**، تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس.
- القلقشندی. (۱۳۸۳). **صبح الاعشی فی صناعه الانشاء**، ۱۳ مجلد، قاهره: وزاره الثقافه و الارشاد القومی.
- المقریزی، احمد بن علی. (۱۹۶۷ م). **اتعاظ الحنفا باخبار الفاطمیین الخلفاء**، تحقیق جمال الدین الشیال، ۳ ج، القاهره: المجلس الاعلی للشون الاسلامیه الحبه احیاء التراث الاسلامی.
- - **المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و آثار**، وضع حواشیه خلیل المنصور، جلد ۴، بیروت: منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب.
- باسورث، ک. ا. (۱۳۷۱ ش). **سلسله‌های اسلامی**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: پژوهشگاه علمی و فرهنگی.
- جوینی، عطامک. (۱۳۷۱). **تاریخ جهانگشای**، تصحیح محمد قزوینی، ج ۳، تهران: مهتاب.
- زنجانی اصل، محمد کریم. (۱۳۸۱). **در آمدی بر کشاکش غزالی و اسماعیلیان**، تهران: کویر.
- ماجد، عبدالمنعم. (۱۹۵۴ م). **السجلات المستنصریه** قاهره: دارالفکر العربی.
- متز، آدام. (۱۳۷۷). **تمدن اسلامی**، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
- محمد جعفری، سیدحسین. (۱۳۸۰). **تشیع در مسیر تاریخ**، ترجمه سیدمحمدتقی آیت اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

